

نگاهی به جغرافیای تاریخی خلیج فارس (ایرانیان در خلیج فارس)

دکتر پیروز مجتهدزاده^۱

اشاره

پیش از آغاز سخن، برای درک بهتر جغرافیای تاریخی منطقه مورد بحث، لازم است که توضیحی درباره سه نکته زیرین داده شود.

۱) شبه جزیره مخروطی شکل واقع در جنوب خاوری شبه جزیره عربستان که تا تنگه هرمز پیش می‌رود و امارات متحده عربی و بخش شمالی عمان را در برمی‌گیرد، نام ویژه‌ای در منابع جغرافیایی ندارد ولی بخش شمالی این شبه جزیره به شبه جزیره کوچک دیگری پایان می‌گیرد که «شبه جزیره مستند» نامیده می‌شود. از سوی دیگر، از آنجا که بررسیهای گسترده نگارنده در ۲۷ سال گذشته پیرامون مسائل این منطقه نیازمند استفاده از مرجع جغرافیایی مشخصی در اشاره به این شبه جزیره بوده است، عنوان «شبه جزیره مستند» در این رابطه در نوشته‌ها و بررسیهای نگارنده بکار گرفته شده و می‌شود. این استفاده از عنوان یاد شده در رابطه مزبور در نوشته‌های نگارنده در سالهای اشاره شده به فارسی و انگلیسی و ترجمه‌های آنها به فرانسه و عربی، نه تنها تاکنون مورد اعتراض قرار نگرفته است که در موارد چندی از سوی دیگر پژوهشگران نیز اقتباس شده است.

۲) پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در روزگاران باستان (دوران پیش از اسلام) به دو بخش مشخص تقسیم می‌شد؛ «اول» یا «هگر» کرانه‌ای و جزیره‌ای که شامل نیمه باختری این پس کرانه‌ها می‌شد، از شبه جزیره قطر تا حدود کویت کنونی؛ «ماسون» یا «مازون» که نیمه خاوری آن، از شبه جزیره قطر تا تنگه هرمز را در برمی‌گرفت. این تقسیم ویژه جغرافیای سیاسی باستانی پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دوران اسلامی، تا سالهای نخستین قرن بیستم، به همان گونه ادامه یافت، با این تفاوت که نامهای باستانی جای خود را به نامهای تازه‌ای دادند. در این دوران، «اول» یا «هگر» جای خود را به «بحرین» کرانه‌ای و جزیره‌ای داد، و «ماسون» یا «مازون» جای خود را به «عمان» کرانه‌ای و داخلی داد.

۳) چنانکه اشاره شد، سرزمین عمان (عمان داخلی و کرانه‌ای) در دوران پیش از اسلام، «مازون» (Mazun) یا «ماسون» خوانده می‌شد و

منطقه ورود بدان از سوی ایران، یعنی شبه جزیره مخروطی شکل دربرگیرنده امارات متحده عربی و عمان شمالی، «ماسونم» خوانده می‌شد. این نام هنوز هم زنده و به صورت «مسندم» در نامیدن شبه جزیره کوچک واقع در انتهای شمالی امارات متحده عربی و عمان شمالی، مورد استفاده است. براساس همین پیشینه تاریخی - جغرافیایی است که نگارنده عنوان «شبه جزیره مسندم» را در نامیدن سراسر شبه جزیره در برگیرنده امارات متحده عربی و عمان شمالی بکار می‌گیرد.

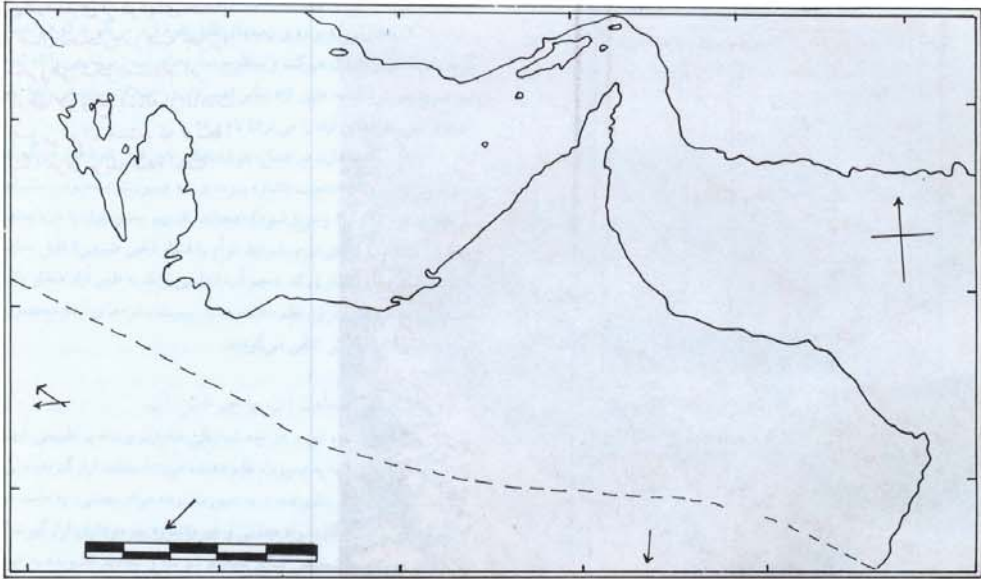
ترکیب «ماسوندم» یا «مسندم»، ترکیبی فارسی است و پسوند «دم» در این ترکیب همانی است که در فارسی کنونی، به همان گونه باستانی‌اش، در برخورد با زمان و مکان مورد استفاده قرار دارد، مانند «صبحدم»، به معنی مقطع زمانی ورود به صبحگاه، و یا «باغدم»، به معنی مقطع مکانی ورود به باغ. نام «عمان» به گونه «اومان» (Umana) در روزگار ساسانیان وجود داشت و به بندر صحار (Sohar) در عمان (ماسون) اطلاق می‌شد.

جغرافیای تاریخی خلیج فارس

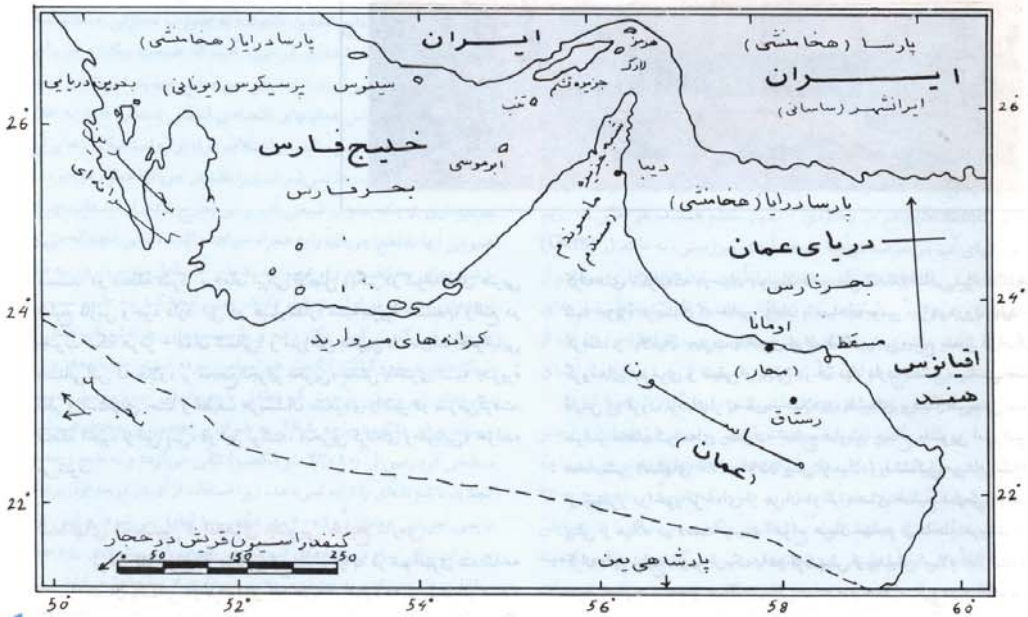
ایرانیان کرانه‌های جنوبی خلیج فارس به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ ساکنان اصلی و بومی منطقه؛ مهاجران قرون میانه میلادی؛ و مهاجران روزگاران اخیر. از این سه، گروه‌های نخستین و دومین، تا حدود زیادی با دیگر ساکنان منطقه در آمیخته و میان آنان حل شده‌اند، در حالی که بخش در خور توجه‌ای از گروه سوم همچنان ایرانی شناخته می‌شوند.

ساکنان اصلی و بومی منطقه

گروه‌هایی از ساکنان اصلی بخشهای گوناگون کرانه‌های جنوبی خلیج فارس همچنان نشانه‌هایی از اصل ایرانی خود را حفظ کرده‌اند. غیر از بین‌النهرین که دو هزار سال از بیست و پنج قرن (از میانه قرن ششم پیش از میلاد تا میانه قرن هجدهم میلادی، به جز دو قرن نخستین خلافت عباسی) گذشته را جزو ایران بود؛^(۱) و بیشتر مردمانش از اصل ایرانی

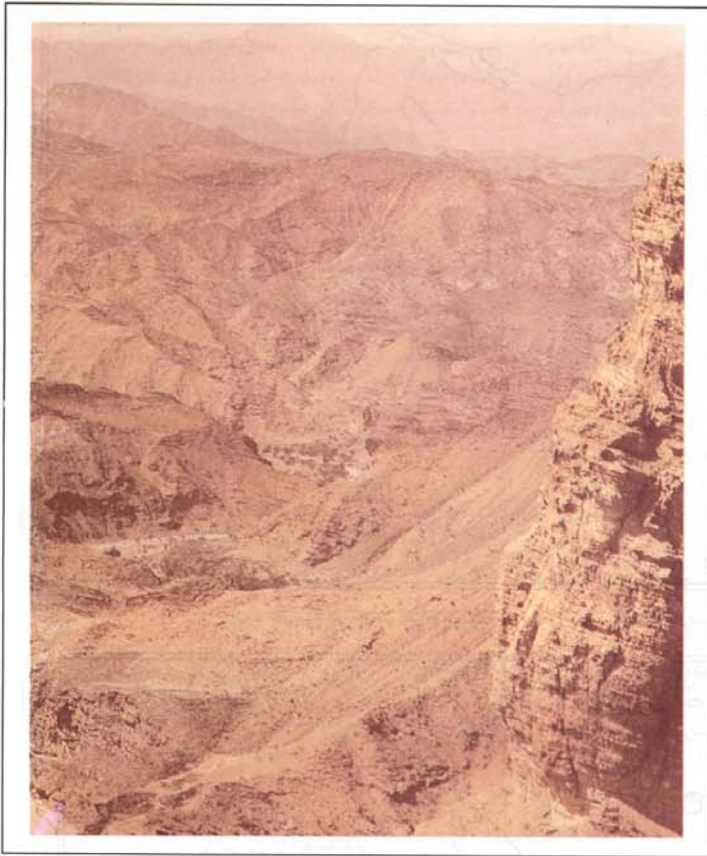


حدود تقریبی سرحدات ایران باستان در بخش پس‌کرانه‌ای جنوب خلیج فارس



حدود تقریبی مرزهای جنوبی حکومت‌های ایرانی در بخش پس‌کرانه‌ای جنوب خلیج فارس. توضیح: اسامی رسمی کنونی در داخل برانتز قرار داده شده است

چشم‌اندازی از کوههای حجار
(جبال‌الحجار) در شبه جزیره
مخروطی شکل مسندم. این
کوهها در واقع دنباله ارتفاعات
جنوبی ایران هستند که توسط
تنگه هرمز بریده شده است.



کرانه‌های مکران که در میان بلوچان فاتح حل شدند؛ سامی نژادان داخله شبه جزیره عربستان که حامی نژادان یا سیاهان بومی آ را در درون خود حل کردند؛ و ایلامیان جنوب باختری ایران. (۲). برخی منابع سخن از اسکان گروه‌های سومری و فنیقی و بابلی در آن دیار دارد. نقشه سیاسی خلیج فارس در قرون نزدیک‌تر به تاریخ میلادی، نقشه‌ای بود با طبیعتی ساده. سراسر منطقه کرانه‌های جنوب خلیج فارس جناح جنوبی امپراتوری هخامنشی (سالهای ۳۳۰ - ۵۵۹ پیش از میلاد) را تشکیل می‌داد. نشانه‌ای از استقرار در خور توجه‌ای از عربان در کرانه‌های خلیج فارس در دوران پیش از میلاد در دست نیست. امواج عربان مهاجر از داخله عربستان به کرانه‌های خلیج فارس از یک یا دو قرن پیش از پیدایش اسلام آغاز شد. (۳). سرزمینهای مسندم و عمان شمالی در عصر هخامنشی در مالکیت یک ایرانی تبار به نام دارا پسر دارا پسر بهمن بود. (۴).

هستند. دو منطقه تمرکز مردمان ایرانی الاصل دیگر در کرانه‌های عربی خلیج فارس وجود دارد. این دو عبارتند از: شبه جزیره مسندم، واقع در جنوب تنگه هرمز - عمان شمالی؛ و سرزمین بحرین با تعاریف جغرافیایی باستانی‌اش که علاوه بر مجمع‌الجزایر بحرین، بخش باختری شبه جزیره قطر و استانهای حسا و قطیف عربستان سعودی را نیز در برمی‌گرفت. منطقه اخیر، از این پس، در این نوشته، «بحرین کرانه‌ای و دریایی» خوانده می‌شود.

انسانهای نخستین کرانه‌های جنوبی خلیج فارس

برخی تئوریا اصل مردم خلیج فارس را به در هم آمیزی سه شاخه از نسل انسان باستانی در کرانه‌های این دریا در هزاره دهم پیش از میلاد می‌رساند. این سه شاخه عبارت بودند از: دراویدیان (Dravidian)

پیدایش مفهوم جغرافیایی دریاهای داخلی

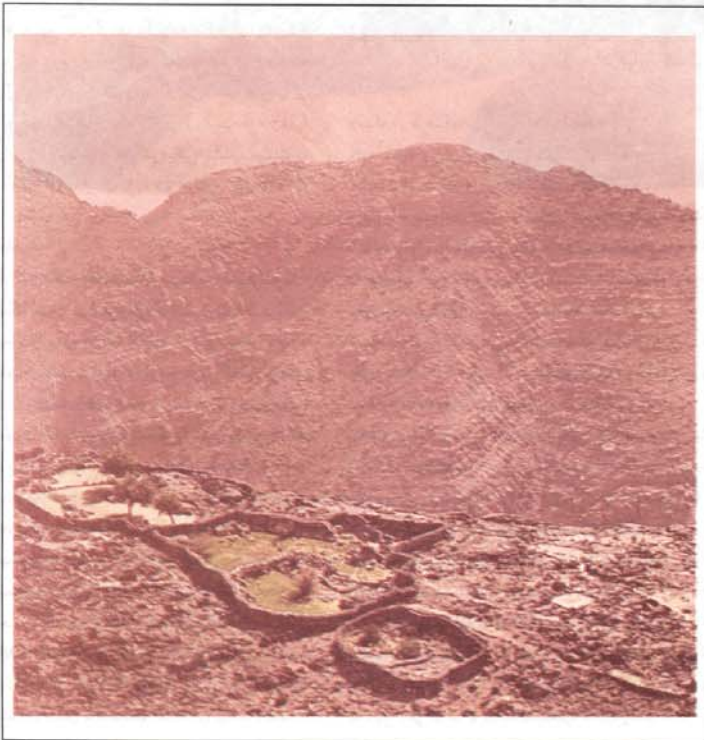
ایرانیان و یونانیان باستان برداشتهای دوگانه‌ای از جغرافیای آبهای گیتی داشتند. در حالی که هر دو گروه کره خاکی را دایره مانند و محصور در اقیانوس کناری یا حاشیه‌ای می‌دانستند که برگرد آن قرار دارد و دریاهای درونی از اقیانوس کناری منشعب می‌شود، ایرانیان عصر هخامنشی بر این گمان بودند که آبهای درونی گیتی شامل دو دریا می‌شود؛ دریای پارس و دریای مدیترانه، در حالی که یونانیان باستان آبهای درونی گیتی را چهارگانه می‌دانستند؛ خلیج فارس؛ دریای خزر؛ خلیج عربی (دریای سرخ) و دریای مدیترانه. (۵).

ایرانیان روزگار هخامنشی خلیج فارس را «پارسادریا» (Parsa Draya) می‌خواندند و یونانیان آن را «سینوس پرسیکوس» = (Sinus Persicus) نام دادند. پارسا دریای هخامنشی بعدها به روم رفته و به گونه «ماره پرسیکوم» (Mare Persicum) درآمد.

در راستای این باور که آبهای درونی گیتی دوگانه هستند (دریای پارس و دریای مدیترانه) هخامنشیان استراتژی ایجاد ارتباط زمینی و دریایی میان این دو دریای درونی گیتی را پی‌ریزی کردند. جاده شاهنشاهی

از شوش در نزدیکی خلیج فارس، به سارد در کرانه اژه که به مدیترانه می‌پیوندد، ساخته شد؛ (۶)؛ در حالی که داریوش هخامنشی کوشید تا با کندن کانالی دریای سرخ را (شعبه یا ادامه خلیج فارس شمرده می‌شد) به رود پیراوا (نیل) که به مدیترانه می‌ریزد، وصل نماید. سنگ نوشته‌ای که از داریوش شاه در محل ذقذیق در نزدیکی سوئز پیدا شده است، می‌گوید؛ «دریا هجاپارسا آیتی به معنی دریایی که از پارس به اینجا آید»؛ (۷)؛ این گفته به روشنی نشان می‌دهد که ایرانیان روزگار هخامنشی دریای سرخ را ادامه دریای پارس می‌شناختند. همین برداشت جغرافیایی ایرانی از آبهای درونی گیتی بود.

از سوی دیگر، فرضیه جغرافیایی باستانی ایرانی «دوگانه بودن دریاهای درونی گیتی» در آثار جغرافیایی اسلامی مورد بحث گسترده‌ای قرار گرفت. برخلاف گونه ابهام‌آمیز این فرضیه در ایران باستان، آثار جغرافیایی سده‌های نخستین اسلامی با روشنی از دوگانه بودن دریاهای درونی گیتی سخن گفته‌اند و این دو را «دریای فارس» و «دریای روم» خواندند. (۸). برخی از نوشته‌های این دوره اصالتی الهی بر این فرضیه انگاشته‌اند، چنانکه ابوبکر احمد بن محمد معروف به ابن الفقیه در کتاب «مختصر البلدان» منظور



باغها و کلبه‌های قبایل شیجوح، از جمله قبایل کمزره در ارتفاعات الحجار مستدم شمالی. گوشه کوچکی از دره خصب در بالای عکس دیده می‌شود.



آثاری از آبادانی و اسکان قبایل کمزاره برفراز کوههای شمالی مستدم

و شایسته پژوهش است. ولی دلایل تاریخی چندی وجود دارد که نگارنده را قانع می‌کند، جمشید شاه پیشدادی افسانه‌ای، همان داریوش، خشاتای هخامنشی بود. گذشته از این حقیقت پذیرفته شده که پیشدادیان شاهنامه جز هخامنشیان تاریخ نبودند، شایان توجه است که اگرچه بنای پرسپولیس، «تخت جمشید» نام دارد و، چنانکه دکتر ویلکینسن اشاره می‌کند، بنایش به جمشید جم نسبت داده می‌شود، آثار کشف شده باستانی ثابت می‌کند که ساختمان تخت جمشید از سوی داریوش شاه هخامنشی پایان برده شد. دیگر اینکه جمشید شاه افسانه‌ای را از آن جهت «جمشید جم» گفته‌اند که دارنده «جامی جهان‌نما» بود. از همین پیشینه است که حتی امروز نیز گوی‌های بلورین طالع‌بینی در همه فرهنگهای تأثیر گرفته از فرهنگ و تمدن ایرانی وجود دارد و «جام جهان‌نما» خوانده می‌شود. حال آنکه آثار کشف شده باستانی به ما می‌گویند داریوش شاه هخامنشی کسی بود که دستور داد نقشه «جاده شاهنشاهی» احداث شده در همان روزگاران، از

«سبا» در فرهنگهای باختر زمین شهرت فراوان دارد. شاید چیزی که مورد آشنایی کمتر باشد این حقیقت است که در ایران، سلیمان به گونه‌ای مبهم با وجود افسانه‌ای جمشید (جم) برابر شناخته می‌شود. به این ترتیب، جمشید - برابر با سلیمان - بود که پرسپولیس (تخت سلیمان، تخت جمشید) را بنا کرد، نه هخامنشیان. این مسأله در برخورد با تاریخ عمان اهمیت دارد، چون هنگامی که سلیمان از عمان دیدن کرد و ساختن قنات را در آنجا دستور داد، هنگامی بود که وی در راه سفر از استخر، یعنی پرسپولیس - پایتخت هخامنشیان - به بیت‌المقدس - شهر واقعی سلیمان - بود. (۱۲).

آنچه ویلکینسن در این بحث جالب، توجه نکرد، این حقیقت است که وجود افسانه‌ای جمشید جم - همان داریوش شاه هخامنشی است که بنای تخت جمشید را پایان برد. اینکه داریوش هخامنشی، به دلیل یکی بودن با جمشید افسانه‌ای، و جمشید افسانه‌ای به دلیل یکی بودن با سلیمان پیامبر، همان پیامبر سلیمان تورات (عهد قدیم) باشد، در خور توجه

از دو دریایی واکه در آیات شریفه بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم سورة مبارکه الرحمن قرآن مجید آمده است، «دریای فارس» و «دریای روم» می‌خوانند. وی گوید: «قال اله عزوجل مرج البحرین یلتقیان، یروی عن الحسن قال بحر فارس و الروم...» یعنی خداوند بزرگ و والا گوید، «دو دریا را روانه کرده است تا به هم نزدیک آیند». از حسن روایت می‌شود که گفته است منظور دریای فارس و روم است. (۹). این نظر بعدها از سوی دیگر جغرافیایان و مسافران عرب تأیید شد، چنانکه شهاب‌الدین التوبری نیز گوید: «یتفرع من البحر المحيط خلیجان؛ احدهما من جهت المغرب و یسمى الرومی والاخر من جهة المشرق و یسمى البحر صینی و الهندی و الفارسی... و هما المرادان بقوله تعالی مرج البحرین یلتقیان، بینهما برزخ لا ینفیان». یعنی؛ همانا از اقیانوس کناری (دور زنده برگرد گیتی) دو خلیج جدا گردد، یکی به سوی باختر که دریای روم نام دارد و دیگری به سوی خاور که دریای چین و هندی و فارسی ... نام دارد و از این دو مراد گفتار خداوند بزرگ است که دو دریا را روانه کرد تا به هم نزدیکی یابند، میانشان جایی آورده است تا به هم افزونی نیابند. (۱۰).

قلمرو ایران در آن سوی خلیج فارس

هخامنشیان از موقعیت استراتژیک تنگه هرمز بهره فراوانی گرفتند و ناوگان دریایی خود را برای کشف راههای دریایی پیوند دهنده هند و مصر به ایران و خلیج فارس گسیل کردند. آنان سیستم کانال‌های آب رسانی زیرزمینی «قنات» را به چهارگوشه گیتی (چهارکشوری که بعدها امپراتوری فدراتیو ایران را تشکیل داد) معرفی کردند. (۱۱). سیستم قنات در دوران داریوش شاه هخامنشی (۴۸۲-۵۲۱ پیش از میلاد) به عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس معرفی شد و اکنون در آن دیار «فلج - افلاج» خوانده می‌شود. دکتر ویلکینسن (John Wilkenson) در تأیید این حقیقت می‌نویسد: «سلیمان (حضرت سلیمان در روایت یهود و اسلام) همان شخصیت افسانه‌ای پیامبر سلیمان King Solomon است که ارتباطش با ملکه



کوتاه مدّت بود. (۱۶).

بعد از آن تاریخ مهم‌ترین مهاجرت عربان هنگامی روی داد که گروه شنوعه (shana'ua) از داخله شبه جزیره عربستان در بخش کوهستانی شبه جزیره مسندم (Musandam) و عمان داخلی استقرار یافتند. این مهاجرت در دورانی وقوع پیدا کرد که قبادیان از سوی ساسانیان بر سرزمین عمان و مسندم حکومت می‌کردند (اوایل قرن ششم میلادی). شاید در رابطه با این مهاجرت به داخله عمان بود که عناصری از کنده (kinda) نیز به منطقه کوهستانی جبل کنده در نزدیکی واحه بوریمی وارد شدند. مهاجران دیگر عرب که در بخش بیابانی و سرحدی عمان فرود آمدند، فدراسیون عضد (Azd) را بوجود آوردند. ایجاد این فدراسیون در واقع زمینه‌های اولیه را برای تشکیل کشور عمان در دوران بعد از اسلام فراهم آورد. حکمران ایرانی منطقه، در برخورد با این اتحاد بزرگ قبیله‌ای میان مهاجران عرب، راهی نیافت جز آنکه به تازه واردان درجه‌ای از خودمختاری - به رهبری ایلی خود آنان - دهد.

دکتر ویلکینسن که از عمان شناسان بسیار معتبر است، با استفاده از اسناد کهن، همچون تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و شماری از اسناد چاپ نشده محلی، شرح گسترده‌ای درباره چگونگی حکومت ایرانیان بر عمان و کرانه‌های مسندم در روزگار ساسانیان و در رابطه با مهاجرت عربان به آن سرزمینها دارد. وی اشاره می‌کند که مهاجران عرب در بخشهای شمالی عمان و کرانه‌های دریای عمان و در سرحدات بیابانی خودمختاری کامل داشتند. پایتخت آنان در «توام» (Tu'am) و بندر بازرگانی آنان در «دبیا» (Diba) که اکنون «دبه» (Debah) خوانده می‌شود و جزو شارجه است، قرار داشت. (۱۷).

ایرانیان حکومت مستقیم در بخش داخلی مازون (عمان) و در بخش کرانه‌های خلیج فارس را ادامه دادند. با عربانی که در این بخش زندگی می‌کردند همانند دیگر ساکنان منطقه که «شهروندان» (به عربی اهل البلاد) خوانده می‌شدند، رفتار می‌کردند.

برای استحکام بخشیدن به حاکمیت تاریخی ایرانیان در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، خسرو انوشیروان ساسانی سازمان حکومتی کهن را دگرگون ساخته و سازمان نوینی را زیر نظر دوطبقه نظامیان و زمین‌داران بوجود آورد. این دو طبقه را آن هنگام در منطقه، «اسواران» و «مرزبانان» می‌خواندند. آنان مستقیماً در برابر فرماندار مستقر در «وستاق» - واقع در بخش داخلی عمان - مسؤول بودند. رستاق که همچنان با همین نام در کشور عمان وجود دارد، به سه دلیل برای مرکزیت حکومت ایران در ماسون انتخاب شده بود؛ نخست اینکه رستاق دسترسی نسبتاً آسانی به بندر بازرگانی «اومان» (صحرای کنونی) داشت. پادگان نظامی اصلی ایران در نزدیکی این بندر، در دستگرد (Damstگرد) و در برج و باروی دما (Dama) در نزدیکی منطقه السیب کنونی واقع بود و بخش جنوبی کرانه‌های بطینه را زیر کنترل می‌گرفت؛ دوم این که رستاق منطقه‌ای بوده هست با استعداد کشاورزی گسترده؛ سوم اینکه رستاق در قلب منطقه اسکان مهاجران شنوعه قرار داشت. (۱۸).

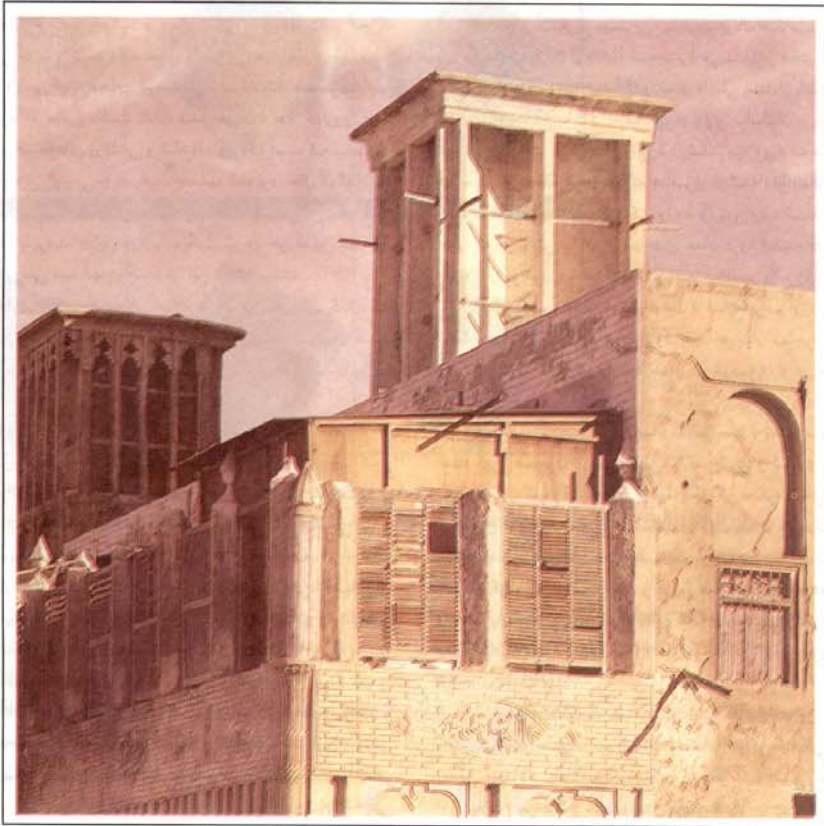
شوش به سارد، و سرزمینهای اطراف آن را روی صفحه‌های برنزی کنندند. این صفحه برنزی در کاخ تخت جمشید بر دیواری خودنمایی داشت. از آنجا که صفحه‌های سینی مانند با کاسه مانند فلزی یا بلورین، در رابطه‌ای ویژه، در فارسی کهن و فارسی میانه «جام» خوانده می‌شد، تردیدی نیست که این داریوش شاه بود که جامی داشت نشان‌دهنده جهان آبادان آن روزگاران، دیگر این که در افسانه‌های زرتشتی و شاهنامه آمده است که نخستین پادشاه ایرانی که دینی رسمی را پذیرفت، جمشید شاه بود. حال آن که تاریخ به ما می‌گوید، داریوش هخامنشی نخستین پادشاه ایرانی بود که دین زرتشتی را رسماً پذیرفت. دلایل تاریخی دیگری نیز در خوردن این استدلال وجود دارد که بررسی همه آنها در گنجایش این نوشته نیست.

گفته‌های ویلکینسن، به هر حال، تردیدی باقی نمی‌گذارد که سیستم قنات در عمان، همانند دیگر نقاط جهان، از سوی ایرانیان عصر هخامنشی معرفی شد و مسلم این که ایرانیان در آن دوران ساکنان بومی عمان و دیگر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بودند.

کتاب «عمان ۹۳» انتشار دولت عمان معرفی سیستم قنات در آن سرزمین را به کوشش هخامنشی نسبت می‌دهد و اشاره دارد: «گوروش کبیر، بنیان‌دهنده امپراتوری پارس، در قرن چهارم پیش از میلاد بر این سرزمین چیره شد و در نتیجه آن سیستم مشهور آبیاری زیرزمینی «فلج» معرفی گردید و دارایی منطقه بطینه فزونی گرفت». (۱۳).

ایرانیان عصر پارتیان (اشکانیان) (سالهای ۲۷۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) پیشرفت چشمگیری در کار دریانوردی داشتند و بندرهای پررونقی در کرانه‌های شمال و جنوب خلیج فارس ساختند. آثاری که آنان در دریانوردی انسان متمدن برجای گذاردند فراوان و هنوز هم قابل تشخیص است. نه تنها آنان راه‌های دریانوردی را کشف و بر روی نقشه آوردند و راهنامه‌ها (راهنامج عربی) را درست کردند و ناوهای استواری را برای دریانوردی به آبهای خاور زمین افکندند، بلکه برخی نامهای فارسی را که در کار دریانوردی بکار می‌گرفتند همچنان در زبانهای خاور و باختر گیتی زنده‌اند، چنانکه هنوز هم عربان «راهنامک» دریایی در پارسی باستان را «راهنامج» و «سوکان» را «سُکان» می‌گویند؛ و هنوز هم واژه پارسی «بار» به معنی «بندر» را می‌توان در پی نامهایی چون «زنگ + بار» و «مالا + بار» و غیره جست و جو کرد؛ (۱۴)؛ هنوز هم اروپاییان نیروی ناوبری را «ناوی» (Navy) می‌گویند. سکونت ایرانیان در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دوران پارتیان گسترش بیشتری گرفت و حکومت ایرانیان بر این کرانه‌ها در دوران ساسانیان (۶۵۱ - ۲۲۴ م) استحکام فراوانی پیدا کرد.

در دوران پادشاهی اردشیر بابکان (سالهای ۲۴۱ - ۲۲۴ م)، سردودمان ساسانیان بود که نخستین مهاجران عرب به کرانه‌های خلیج فارس روی آوردند. وی شاه آنان را که «سنتزق» نام داشت، شکست داد و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را بازپس گرفت. (۱۵). با این حال دست اندازی عربان به قلمرو ایرانی جنوب خلیج فارس ادامه پیدا کرد. شاهپور دوم (سالهای ۳۲۵ - ۳۰۹ م) آنان را شکست سختی داد و مهاجرت عربان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را متوقف ساخت، اگرچه این توقف



پیدایش دین اسلام به عربان مهاجر این امکان را داد که حکومت ایرانیان در آن سرزمین را برافکنند. ولی پیوندهای سیاسی میان سرزمین عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس با ایران به صورتهای گوناگون برای قرن‌ها دوام پیدا کرد.

باقی ماندگان ساکنان ایرانی تبار عمان شمالی، در این میان، زندگی در آن دیار را ادامه دادند. برخی از آنان میان جمعیت عربی منطقه حل شدند و برخی دیگر پدیده‌هایی از اصل ایرانی خود را تا به امروز حفظ کرده‌اند. از میان این گروه، اصل ایرانی کمازره (Komazarah) از کنفدراسیون قبیله‌ای شیحوح مسندم بیش از همه قابل تشخیص است. (۲۰).

جای یادآوری دارد که نخستین فتوحات اسلام در خلیج فارس از سوی خلیفه دوم راشدین، صورت گرفت. وی «ابوحریره» از یاران پیامبر

به دنبال پذیرفتن موجودیت مهاجران عرب و دادن خودمختاری بدانان، فرماندار ایرانی ماسون، شیخ کنفدراسیون قبایل مهاجر عرب را به عنوان «موالی» یا مأمور، پذیرفت و عنوان «جلودار» را به وی داد. این واژه، با گذشت زمان، تغییر شکل یافته و به گونه «جولانده (Julanda)» در آمد که هنوز هم در عمان به همین صورت تکرار می‌شود. عنوان «جلودار» برابر با مفهوم «رهبر» در فارسی، و «مقدم» در عربی بود (رهبران قبایل منطقه عمان شمالی هنوز هم «مقدم» خوانده می‌شوند). با دریافت عنوان «جلودار»، شیخ کنفدراسیون بر عربان مهاجر سروری یافت. همراه این عنوان، فرماندار ایرانی ماسون حق جمع‌آوری مالیات از عربان را به وی داده و در مقابل، از وی می‌خواست تا نظم و همزیستی میان قبایل عرب را حفظ کند. (۱۹).



دیگر، از سوی نادرشاه افشار، در نیمه نخستین قرن هیجدهم میلادی، تحکیم شد. قتل نادر شاه در سال ۱۷۴۷ م، سرآغاز زلزله سیاسی سهمگینی محسوب می‌شود که جغرافیای سیاسی ایران را به شدت دگرگون ساخت و در اندکی بیشتر از یک قرن، جدایی سرزمینهای پهناوری را از چهار سوی جغرافیای سرزمین ایران را سبب گردید.

عمان و بحرین و دیگر سرزمینهای کرانه‌ای جنوب خلیج فارس، به دنبال قتل نادرشاه، رفته - رفته زندگی سیاسی جداگانه‌ای را پیش گرفتند، در حالی که حکمرانان عمان و بحرین، برای مدتی، گونه مبهمی از وابستگی سیاسی به ایران را ادامه دادند.

در اوایل قرن نوزدهم، هنگامی که امواج نظامی وهاب‌گری عربستان متوجه عمان شد، امام آن سرزمین از دولت فتحعلیشاه قاجار در ایران درخواست یاری کرد. پرنس حسن میرزا قاجار، حاکم فارس، نیروی را به فرماندهی صادق‌خان دولو روانه آن دیار کرد. این نیرو توانست وهابیان مهاجم را در سال ۱۸۱۱ م شکست دهد و تمامیت و استقلال عمان را در برابر امواج وهاب‌گری تضمین کند. (۲۷).

سیدان آل‌سعید که از سال ۱۶۵۰ م حکومتی را در عمان و مسقط بوجود آوردند، در سالهای دهه ۱۸۱۰ م دست به یک سلسله قول و قرارها با دربار فتحعلیشاه قاجار زدند و براساس آن بر بخشهایی از مایملک ایران در دو کرانه شمال و جنوب خلیج فارس حکومت یافتند و چندبار، به نمایندگی از سوی دولت ایران، به بحرین لشکر کشیدند. اجاره بندرعباس و میناب و جزایر قشم و هرمز از سوی سلطان مسقط در سال ۱۲۷۱ ه.ق. (سال ۱۸۵۴ م) مورد تجدید نظر دولت ایران قرار گرفت. در آن سال، صدراعظم وقت، میرزاآقاخان نوری، به گونه‌ای جدی با امور مناطق کرانه‌ای بندرعباس برخورد کرده بود. وی با اعزام نیرویی به آن کرانه‌ها نیروی سلطان مسقط و نیروهای شیخ یوسف، نماینده وی در بندرعباس، راه علی‌رغم پشتیبانی جدی که حکومت سرزمین بریتانیا از آنان می‌کرد، سخت شکست داد. این رویداد سبب شد تا سلطان مسقط تقاضای اجاره داری پس کرانه‌ای ایرانی بندرعباس را مجدداً پیش کشد. یک قرارداد اجاره داری بیست ساله زیر نظر صدراعظم حکومت زمامدار وقت سرزمین ایران، میرزاآقاخان نوری تنظیم گردید که در بیستم ماه شعبان سال ۱۲۷۲ ه.ق. به گونه فرمانی از سوی ناصرالدین شاه قاجار، خطاب به سیدسعید بن احمد، سلطان مسقط، صادر شد. سلطان سعید در آوریل سال ۱۸۵۶ م (۲۵ ماه رمضان سال ۱۲۷۲ ه.ق) این قرارداد شازنده ماده‌ای را امضاء کرد و براساس ماده یکم آن، به عنوان حکمران / اجاره‌دار ایرانی، به تبعیت دولت ایران درآمد. (۲۸). سلطان سعید نیز طی نامه‌ای به دربار قاجار، خود را تبعه دولت ایران معرفی کرد و لقب «خان» را که لقب اشرافی آن هنگام ایران بود، دریافت نمود. میزان مال‌الاجاره از شش هزار تومان در سال به ۱۶۰۰۰ تومان افزایش یافت و مدت اجاره‌داری سلطان در بندرعباس و توابع پس از بیست سال، به مرور پایان گرفت. وضع مشابهی در بندر لنگه وجود داشت که در سال ۱۸۸۷ م با انحلال حکومت قاسمیان پایان گرفت. (۲۹).

اسلام (ص)، را به فتح سراسر خلیج فارس روانه کرده بود. ابوحریره نخست بحرین را فتح کرد و از آنجا حکومت اسلام را به سراسر خلیج فارس گستراند.

حضرت علی بن ابی‌طالب (ع)، امام نخستین مسلمانان، نخستین رهبر اسلامی بودند که به جغرافیای سیاسی عمان توجه نمودند. ایشان یکی از سران فدراسیون عربان عضد را به عنوان حاکم عمان تعیین کردند. اگرچه حکومت آن حاکم دوام چندانی نداشت، ولی دانه اصلی پیدایش کشور عمان را کشت. حکومت عضدی عمان اندکی پس از آن تاریخ از سوی خوارج سرنگون شد. این گروه، از سپاهیان حضرت علی (ع) بودند که در جنگ آن حضرت با معاویه، سردودمان خلافت اموی در دمشق، هم بر آن حضرت و هم بر معاویه شوریدند و سران خلیج فارس را به شورش افکندند.

جینش خوارج از سوی خازم بن خزیمه مرورودی، چهارمین امیر حکومت خزیمه در خراسان؛ (۲۱)، سرنگون شد. وی نخستین ایرانی بود که، پس از چیرگی اسلام بر منطقه خلیج فارس، بدان دیار بازگشت. خازم از سوی خلیفه منصور عباسی به خلیج فارس گسیل شد تا قیام خوارج را در آن دیار فرو نشاند. وی توانست سراسر خلیج فارس و عمان را از جنگ خوارج بدرآورده و قیام آنان را نابود سازد. (۲۲). پس از این پیروزی بود که خازم دوباره به حکومت خزیمه در خراسان و قیامات بازگشت (سال ۷۲۹ م). (۲۳).

اندکی پس از فرونشاندن شورش خوارج، قیام دیگری از سوی زنگیان منطقه به رهبری یک ایرانی دیگر، معروف به «صاحب‌الزنگ» سراسر خلیج فارس را درنوردید. قیام زنگیان پس از اندکی جای خود را به قیام بزرگتری از سوی فرمطیان، به رهبری یک ایرانی دیگر، داد. این گروه سراسر خلیج فارس را به کنترل خود درآورده و اقتدار خود را تا حجاز و مکه گستراندند. آنان سنگ سیاه کعبه «حجرالاسود» را به بحرین بردند و تا بیست سال در آن سرزمین نگاه داشتند. قیام فرمطیان از سوی ایرانی دیگری، به نام امیر معزالدوله دیلمی، فرونشانده شد. برادرزاده وی، عضدالدوله دیلمی سراسر خلیج فارس را، برای نخستین بار در تاریخ اسلامی، ضمیمه قلمرو دیلمیان ایران (آل‌بویه) ساخت (سال ۶۶۷ ه.ق. - برابر با سال ۹۷۷ م). (۲۴).

در سال ۴۵۶ ه.ق (۱۰۶۳ م) عمادالدوله از سوی سلجوقیان کرمان، سرزمین عمان را فتح کرد. در اواخر قرن دوازدهم میلادی ابوبکر سعد زنگی (ممدوح شیخ سعدی)، از اتباعان فارس، عمان و بخشهای دیگر از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را به زیر فرمان خود آورد. (۲۵). این دوره از حاکمیت ایران بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تا آمدن پرتگالیان (پرتغالیان) به منطقه، ادامه یافت. پرتگالیان عمان و بحرین و جزایر ایرانی تنگه هرمز را در اوایل قرن شانزدهم میلادی فتح کردند، ولی کنترل آنان بر این مناطق اندکی فراتر از یک قرن نبود. امپراتوری صفوی در اوج اقتدار خود عمان و دیگر سرزمینهای کرانه‌ای جنوب خلیج فارس را در سال ۱۶۰۲ م از جنگ پرتگالیان در آورد. (۲۶). حاکمیت ایران بر این مناطق، یک بار



ایرانیان ساکن در بخش جنوبی خلیج فارس

به هرحال، همراه با گسترش و پیشرفت تلاشهای اقتصادی سرزمین ماسون، مهاجرت از درون ایران به آن سرزمین و دیگر کرانه‌های شبه جزیره عرب نیز گسترش پیدا کرد. حضور ایرانیان در سرزمینهای کرانه‌ای شبه جزیره عربستان تا آن اندازه گسترده شد که جغرافیا نویس عرب، مقدسی البشاری، در قرن چهارم هجری، گوید: «بیشتر مردم، این دریا را، تا حدود یمن، دریای فارس می‌خوانند و به راستی که بیشتر ناوسازان و ناوخدایان آن از فارس هستند... بیشتر مردم در عدن و جده از فارس‌اند... در صحار مردم یکدیگر را به نامهای فارسی می‌خوانند و به فارسی سخن می‌گویند. صحار مرکز عمان است... و بیشتر مردم آن ایرانی هستند». (۳۰). از میان ایرانیان بومی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، دست کم، دو گروه همچنان قابل تشخیص هستند: «بهارینه‌گان بحرین (دریایی و کرانه‌ای)» و «کمازره» از کنفدراسیون شیحوح در شبه‌جزیره مسندم (عمان شمالی).

الف) بهارینه‌گان بحرین، یا (بحارینه‌ها)

بومیان ایرانی تبار بحرین (دریایی و کرانه‌ای) در مجموع بحارینه یا بهارینه خوانده می‌شوند. اینان شیعی مذهب‌اند و شمارشان در بحرین دریایی از پنجاه هزارتن فراتر می‌رود. شمار آنان در قطر، ابوظبی و عربستان سعودی - به دلیل نبودن سرشماری رسمی و آمار دقیق - ناشناخته است. بیشتر آنان، در سرزمینهای یادشده، میان عربان منطقه حل شده‌اند و به این دلیل گاه از عربان شمرده می‌شوند. برخی دیگر آنان را از مهاجران ایرانی روزگاران بلافاصله پیش از پیدایش اسلام می‌دانند.

ب) کمازره از کنفدراسیون شیحوح مسندم

چند تئوری دربارهٔ قبایل کنفدراسیون شیحوح در بخش شمالی کشور عمان «شمال شبه جزیره مسندم» وجود دارد. سرهنگ ویلسن (Colonel Arnold T. Wilson) آنان را «گروه کوچکی از نژاد سیاه» می‌داند که پیش از سامی نژادان عربستان، در آن دیار سکونت داشته‌اند. (۳۱). کتاب «عمان»، از انتشارات دولت عمان، این مردم و مردم سراسر عمان را با ایرانیان از یک ریشه می‌داند و اشاره می‌کند که مردم کنونی شیحوح بازماندگان ساکنان اولیهٔ منطقه هستند و از دیگر عربان تیره‌ترند. (۳۲).

در مقاله‌ای در ژورنال جغرافیایی، والتر داستال (Walter Dastal) نظر می‌دهد که مردم شیحوح از دو تیرهٔ اصلی هستند، یکی تیرهٔ عربی و دیگری تیرهٔ ایرانی. تیرهٔ عربی از یمن، و تیرهٔ ایرانی شیحوح - کمازره - در این مقاله از اصلی بلوچ معرفی شده‌است. (۳۳). در حالی که شاخهٔ ایرانی کنفدراسیون شیحوح نمایندهٔ ساکنان بومی اصلی شبه‌جزیرهٔ مسندم و عمان شمالی است، شاخهٔ عرب این کنفدراسیون، گفته می‌شود، از جنوب خاوری شبه جزیرهٔ عربستان، در چند موج مهاجرتی، از یمن به این سرزمین وارد شدند. این امواج مهاجرتی در زیر راهبری شخصی بنام «مالک

بن فحم» در قرن دوم میلادی وارد مسندم شدند و از یک ریشهٔ یگانه نیستند. منابع تاریخی عصر اسلامی، همانند تاریخ طبری و تاریخ مسعودی، ریشهٔ همهٔ قبایل عرب شبه جزیرهٔ عربستان و ماورای آن را از یمن می‌دانند. (۳۴).

مردم شیحوح به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند که در نخستین برخورد، نظر می‌رسد آمیخته‌ای از زبانهای فارسی و عربی است. در حالی که برخی از پژوهشگران، این زبان را لهجه‌ای عربی می‌دانند؛ (۳۵)؛ کتاب «عمان» اشاره می‌کند که مردم شیحوح به دو زبان سخن می‌گویند؛ فارسی و عربی. (۳۶). این بیان با واقعیت برابر است، چنانکه دو تن از افراد شاخهٔ کمازره که در دسامبر سال ۱۹۷۷ م در حاسب (khasab)، مهمترین آبادی شیحوح در تنگهٔ هرمز، با نگارنده گفت و گو کردند به لهجه‌ای فارسی سخن می‌گفتند که همانندی فراوانی با فارسی مورد استفاده در مناطقی روستایی جنوب ایران داشت. زبان فارسی آنان به زحمت قابل درک بود، توأم با واژه‌هایی که در فارسی کنونی جای ندارد و گاه بنظر می‌آمد از واژه‌های فراموش شده فارسی باستان است. (۳۷).

از نظر سیاسی، کنفدراسیون شیحوح تا همین اواخر حکومت هیچ حاکمی را به رسمیت نمی‌شناخت. رفتار آنان نسبت به حکومت‌های اطراف خصمانه بود و هیچ خارجی را جرأت ورود به منطقهٔ آنان نبود. با همهٔ این احوال، قبایل شیحوح گونهٔ مهمی از وابستگی سیاسی به حکومت عمان و مسقط را اقرار داشته‌اند. در سال ۱۸۳۶ م سیدسعید، سلطان مسقط، طی نامه‌ای به ملاحسین، نمایندهٔ سیاسی حکومت سرزمین بریتانیا در منطقه، اقرار کرد که قبیله‌های شمال مسندم تابع شیوخ قاسمی (شارجه) هستند ولی خود آنان از تابعیت قاسمی‌ها سرپیچی دارند و بیشتر به حکومت مسقط متمایل هستند. (۳۸). در گزارش مفصلی به دولت کشور بریتانیا در تاریخ دوم ماه ژوئیه سال ۱۹۰۲ م، سرگرد کاکس (Major Cox) خودگرایی شیحوح را تأیید می‌کند، ولی یادآور می‌شود که وارد شدن او به سرزمین شیحوح تنها با نشان دادن نامه‌ای از سلطان مسقط عملی بود. در این گزارش، وی مردم شیحوح در بخش کرانه‌ای خاوری مسندم را چنین توصیف کرده است: «این مردم وحشی‌ترین مردمی هستند که تاکنون دیده‌ام. هنگامی که کشتی (بخاری کوچک حامل وی) رد بزرگ (Redbrest) به کرانه‌های آنان نزدیک شد، این مردم به پشت تپه‌ها گریختند، اگرچه کشتی سه روز در آنجا لنگر انداخت، تنها دو تن از آنان را توانستیم به زور به عرشه بیاوریم... این مردم به عمر خود آدم سفیدپوست و یا کشتی بخاری ندیده بودند...» (۳۹).

هنگامی که نگارنده در ماه دسامبر سال ۱۹۷۷ م با احساسی آمیخته با بیم وارد حاسب شد و ملیت ایرانی خود را بر مردم کمازره شیحوح آن دیار آشکار ساخت، برخلاف انتظار، با خوش‌رویی مورد استقبال قرار گرفت، در حالی که خشونت شیحوح نسبت به مردم دیگر بر هیچ پژوهنده در مسائل عمان شمالی، پوشیده نبوده نیست. برای نمونه، هنگامی که شیخ عیسی بن عبداللطیف، کارگزار سیاسی کشور بریتانیا در مسندم، خواست در سال ۱۹۳۰ م وارد منطقهٔ شیحوح شده و در امور آنان و رأس الخیمه دخالت



زبان، توأم با واژه‌هایی از زبان هندی، زبان سواحلی را بوجود آورد که هم اکنون در خاور آفریقا زنده است؛ آیین و هنرهای ویژه که رفته - رفته تفاوت‌های آشکاری نسبت به هر دو فرهنگ فارسی و عربی منطقه پیدا کردند. از سوی دیگر، آخرین دوره حاکمیت ایران بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، میان قرن‌های شانزدهم و هیجدهم میلادی، و کنترل سرزمینهای ایرانی کرانه‌های شمالی خلیج فارس از سوی حکومت مسقط؛ (۴۲)؛ همراه با نفوذ گسترده قاسمیان مسندم در کرانه‌های جنوبی ایران در قرن نوزدهم؛ (۴۳)؛ انگیزه‌های نوینی برای حرکت امواج انسانی از سوی شمال و جنوب خلیج فارس بود.

در سده چهارم هجری بوده که ایرانیان توانستند سرزمینهای جنوبی خلیج فارس را دوباره ضمیمه قلمرو ایران کنند. احمد معزالدوله تسخیر بین‌النهرین و جنوب خلیج فارس را آغاز کرد و برادرزاده مقتدر او، عضدالدوله دیلمی، در سالهای ۳۶۸-۳۶۷ ه.ق کار اقتدار ایران بر سراسر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را پایان رساند. از این دوران بود که مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس از سر گرفته شد.

شایان توجه است که در این دوران نقاط کرانه‌ای و جزیره‌ای واقع در بخش شمالی خلیج فارس از شهرت و رونق فراوانی برخوردار بودند، نقاطی همانند ایرکانان یا لافنت (قسم کنونی)؛ ابرون (هندوراسی کنونی)؛ ابوشهر (بوشهر کنونی)؛ میانرودان یا عبادان (آبادان کنونی)؛ جنباه (گناوه کنونی)؛ دوردور (در نزدیکی آبادان کنونی)؛ دورق یا دورقستان (شادگان کنونی)؛ سیراف یا شیراب (در نزدیکی بندر طاهری کنونی)؛ محرزه (در نزدیکی آبادان کنونی)؛ هرمز (بندرعباس کنونی). (۴۴). ناسازی و ناو رانی ایرانیان در دریاهای جنوب دوباره رونق فراوانی گرفت چنانکه ابن حوقل در «صورة الارض» گوید: «از میان همه بلاد، کشتیهای که در دریای پارس روان است و از دیوار و سرزمین خود بیرون شده و باشکوه و مصوبت بازمی‌گردند، از پارس هستند». (۴۵).

علیرغم روشنی وقاطعیت حاکمیت ایران پیش از اسلام در سرزمینهای جنوبی خلیج فارس، قلمرو ایران در این سرزمینها در سده‌های اسلامی، به ویژه میان سده‌های شانزده تا بیست میلادی مبهم و نامشخص بود. در حالی که قبیله‌های خودمختار این سرزمینها گونه مبهمی از رابطه وابستگی سیاسی به حکومت عمان یا مسقط را حفظ می‌کردند، حکومت عمان و مسقط طی پیمانهای با دولت ایران قاجاری بخشهایی از سرزمینهای کرانه‌های شمالی خلیج فارس را به اجاره می‌گرفتند و برهمان اساس از سوی دولت ایران به بحرین و دیگر سرزمینهای همسایه در جنوب خلیج فارس حمله می‌بردند. همین ابهام و درهم آمیختگی حاکمیت‌های ایرانی - عمانی در منطقه شرایط را آماده بهره‌برداری گسترده قبایل خود مختار از یک سوی، و عوامل دولت کشور بریتانیا مستقر در کشور تحت استعمار هند از سوی دیگر، ساخت و براساس همین پیشینه ابهام‌آمیز سازمان سرزمینی و حاکمیتها است که امروزه گاه پیش می‌آید که ادعاهای سرزمینی علیه ایران در منطقه مطرح می‌شود.

گسترش در هم آمیزی سیاسی ایران و عمان در نیمه نخست قرن

نماید، اختطارنامه‌ای از مقدم قبیله «کیده» از شیحوح دریافت کرد که متن خوشونت آمیزش چنین است: «السلام علیکم ورحمة اله وبرکاته. اما بعد، بر تو معلوم باد که ... اکنون به تو هشدار می‌دهیم که تو و انگلیسیان ... مواظب خود باشید. ما کاری به شما نداریم. به مرز و مایملک ما تجاوز نکنید ... اگر به این مرز و منطقه تجاوز کنید، حتی یک نفر شما بازنخواهد گشت. به حمد و یاری خداوند و به حق شرف و آبرو سوگند که اعلام جهاد خواهیم داد و هرکس را که به منطقه ما وارد شود خواهیم کشت و هیچ یک از آنان را نخواهیم گذاشت که سالم بازگردد. دولتی نیست که بر ما حکومت کند و ما به خودی خود مستقل هستیم... ما خون می‌خوریم و از آن بر ما بیمی نیست ... والسلام». (۴۰).

تیره کمازره تا همین اواخر با تیره‌های عرب منطقه در ستیز مداوم بود. هنگامی که قدرت حکومت کشور بریتانیا، در نیمه نخست قرن نوزدهم، به سود قاسمیان مسندم بود، کمازره و قبایل عضد مسندم، کنفدراسیون شیحوح را بوجود آوردند و این کنفدراسیون تا همین اواخر خود را مستقل می‌شناخت، در حالی که سرزمین آنان از نیمه قرن نوزدهم رسماً از آن سلطنت عمان و مسقط شناخته می‌شد. کنفدراسیون شیحوح زندگی مستقل خود را، برخلاف تقسیمات سیاسی که سبب پیدایش مرزهای سیاسی شبه جزیره مسندم در سالهای دهه ۱۹۵۰ م شد و سرزمین آنان رسماً در درون مرزهای کشور عمان و مسقط آن هنگام قرار گرفت، ادامه داد. در سال ۱۹۷۶ م بود که بازدید سلطان قابوس، پادشاه عمان، از منطقه شیحوح و استقبال مردم این قبایل از وی آشکار ساخت که کنفدراسیون شیحوح حاکمیت کشور عمان را عملاً و رسماً پذیرفته است. (۴۱).

مهاجران قرون میانه (میلادی)

عوامل اصلی که سبب حرکت گروهی مردم از داخله ایران به خلیج فارس در قرون میانه میلادی بودند، مربوط به قوام گرفتن جامعه ویژه خلیج فارس می‌شود.

با پیدایش دین اسلام جریان شکل‌گیری جامعه ویژه خلیج فارس آغاز شد. مهاجرت از ایران و فلات داخلی عربستان به کرانه‌های خلیج فارس ادامه یافت. فراتر اینکه خلیج فارس به زودی تبدیل به مرکزی برای جنبشهای سیاسی علیه خلافت عربی دمشق و بغداد شد. جنبشهای خوارج، زنگیان و قرمطیان جنبشهای شناخته شده تر این دوران بودند. از سوی دیگر، گسترش بازرگانی میان دو کرانه شمالی و جنوبی بر عوامل تشوین کننده در هم آمیزی فرهنگی منطقه افزون شد. مهاجران جدید، رفته - رفته میان ساکنان بومی و مهاجران دوران کهن منطقه جذب و حل شدند. موقعیت جغرافیایی نیز خلیج فارس را به قلب دنیای کهن کشاند. دنیایی که شاهراه بازرگانی خاور و باختر گیتی می‌بایستی از این منطقه بگذرد. این عوامل توأم با تلاشهای اقتصادی پرسود، همانند صید مروارید، گسترش مفهوم «جامعه خلیج فارس» را نیرومندتر می‌ساخت. چشمگیرترین جنبه‌های این جامعه ویژه، تحمّل و درهم آمیزی تفاوت‌های نژادی و مذهبی؛ زبان ویژه که از بهم آمیختن فارسی و عربی شکل می‌گرفت (آمیخته این دو



بخش شمالی شبه جزیره مسندم که بیشتر به کشور عمان تعلق دارد

گروهی از ایرانیان و اسکان آنان در مجمع‌الجزایر بحرین را تشویق کرد.

هنگامی که حکمرانان بحرین در

سالهای دهه ۱۸۴۰ م، به عنوان حکومتی

وابسته، روابط نزدیکی با ایران برقرار ساختند،

نخستین مهاجران ایرانی دوران اخیر در آن دیار

سکونت کردند. دومین موج مهاجرت ایرانیان به

بحرین در سالهای دهه ۱۹۲۰ م روانه آن

سرزمین شد. دگرگونیهای سیاسی - اجتماعی

ایران در سالهای دهه ۱۹۲۰ م و ۱۹۳۰ م،

یعنی دوران اجرای برنامه‌های گسترده رفورم از

سوی رضاشاه - همانند متنوع ساختن حجاب

زنان و معرفی مقررات خدمت اجباری سربازی

- برخی خانواده‌های سنتی بخشهای جنوبی

ایران را به گذشتن از دریا و مهاجرت به کویت،

بحرین، قطر و امارات متصلحه (امارات متحده

عربی کنونی) تشویق کرد. تا سال ۱۹۴۵ م سفر

میان بندرهای ایرانی و بنادر کرانه‌های جنوبی

خلیج فارس محدودیتی نداشت. در حقیقت

پیوندهای اقتصادی و اجتماعی میان دو کرانه

چنان نزدیک بود که اجرای هرگونه محدودیتی

را غیرممکن می‌ساخت. هرکسی از ساکنان

کرانه‌های جنوبی خلیج فارس حق دریافت

شناسنامه‌ای ایرانی (مجوز قانونی و به عنوان

جواز عبور از مرز) را داشت و می‌توانست به

مدت نامحدود در ایران اقامت کند. (۴۹). در

بازرگانان بودند که به هنگام ورود، در شارجه اقامت گزیدند. خشک شدن تدریجی خور شارجه در سرآغاز قرن بیستم اهمیت بازرگانی آن سرزمین را کاهش داد. (۴۸). بازرگانان یاد شده ایرانی شارجه را ترک گفته و به بندر گسترش یافته دومی رفتند. مهاجرت ایرانیان به کویت و بحرین در سالهای واپسین قرن نوزدهم و سالهای نخستین قرن بیستم، افزایش پیدا کرد. در خور توجه است که به هنگام

زمانمداری کریمخان زند در فارس (سالهای ۱۷۷۹-۱۷۵۰ م) ایران توانست بندر بصره را از چنگ عثمانیان بدر آورد (سال ۱۷۷۶ م). این رویداد سبب انتقال تلاشهای بازرگانی بندر بصره به کویت شد. هنگامی که بصره، برای آخرین بار، در سال ۱۷۷۹ م از تصرف ایران

خارج شد، بندر کویت اهمیت نوین خود را به عنوان مرکز بازرگانی جدیدی در خلیج فارس حفظ کرد. این اهمیت بازرگانی همراه با ارتباط گسترده میان کویت و استانهای ایرانی خوزستان و فارس سبب تشویق شماری از بازرگانان ایرانی به مهاجرت به کویت شد. وضع سیاسی بحرین، در قبال حملات عمانیان، وهابیان، ترکان عثمانی و انگلیسیان در قرن نوزدهم میلادی، حکومت بحرین را به ایران، به ویژه با حکومتهای بوشهر و لنگه در ایران، نزدیک ساخت. این دگرگونی سیاسی، مهاجرت

نوزدهم، سبب گسترش بازرگانی و مبادله کالا میان مناطق دریایی و کرانه‌ای دو سرزمین شد. تلاشهای تجاری بازرگانان ایرانی در مسقط فزونی گرفت. شمار بزرگی از بازرگانان ایرانی، به ویژه از «شیراز»، وارد مستعمره عمانی زنگبار در خاور آفریقا شده، در آنجا مستقر گشتند و جامعه ایرانی کوچکی را پدید آوردند که هنوز هم در تانزانیا به نام «جامعه شیرازیان» شناخته می‌شود. در همین دوران بود که زبان ویژه «سواحلی» که از بهم آمیختن واژه‌های زبانهای فارسی و عربی در منطقه خلیج فارس بوجود آمده بود، به زنگبار و دیگر پس کرانه‌های خاوری آفریقا رفته و همچنان در آن سرزمینها مورد استفاده است. (۴۶).

مهاجرت گروهی ایرانیان به سرزمینهای جنوبی خلیج فارس در سده‌های یاد شده اسلامی ادامه پیدا کرد. گروه‌هایی که در این دوران به آن دیار رفتند، پس از چندی با محیط تطبیق پیدا کرده و به گونه قبیله‌های کوچ‌نشین درآمدند و گویش به زبان عربی را در پیش گرفتند. از میان این گونه قبیله‌های ایرانی تبار می‌توان از «بنی خمازه»، «آلبوماهر»، «مخره»، «آل‌علی» و «بنی‌خواله» نام برد. گفته می‌شود که خانواده‌های حکومتی قاسمی در شارجه و رأس الخیمه از بنی حواله و در اصل از اطراف بندرعباس هستند؛ (۴۷)؛ اگرچه برخی از آنان چندی است می‌کوشند تا ریشه خود را از عربستان و از نسل پیامبر اسلام (ص) قلمداد کنند.

مهاجران قرون اخیر

مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های عربی خلیج فارس در قرون اخیر از هنگامی آغاز شد که حکومت خانواده قاسمی در شارجه کهن، در میانه قرن نوزدهم، استحکام یافت و نفوذ آنان در شبه جزیره مسندم گسترش پیدا کرد. روابط ایل آنان با قاسمیان بندر لنگه سبب تشویق گروهی از خانواده‌های ایرانی بخشهای کرانه‌ای خلیج فارس، تنگه هرمز، و دریای عمان به مهاجرت به کرانه‌های آن سوی آبهای خلیج فارس شد. نخستین مهاجران این دوره، از گروه



آنان است) تنها ۵۰۰۰ تن برآورد شد. بقیه ۱۷۷،۰۰۰ تن مردم بحرین، مهاجر شمرده شدند که از آن میان ۳۷،۰۰۰ تن «غیربحرینی» خوانده شدند. از این رقم، ۵۰۰۰ تن ایرانی بشمار آمدند که همچنان تابعیت دولت ایران را داشتند. درصد ایرانیان بحرین از ۸/۴ درصد در سال ۱۹۴۱ م به ۲/۳ درصد در سال ۱۹۷۱ م کاهش پیدا کرد. (۵۴). این دگرگونی، از یک سوی، ناشی از افزایش جمعیت غیرایرانی بحرین در آن سالها بود و از سوی دیگر، ناشی از شرایط دشواری می‌شد که ادعای حاکمیت پیشین ایران بر بحرین در آن سی سال پیش آورد، و مهاجرت ایرانیان به بحرین را متوقف ساخته بود.

جمعیت دومی در سال ۱۹۷۳ م برابر با ۱۰۰،۰۰۰ تن قلمداد شد. از این رقم، ۸۰،۰۰۰ تن مهاجران غیربومی اعلام شدند. از شمار مهاجران غیربومی دومی، ۵۰ درصد را ایرانیان مهاجر سالهای دهه‌های اخیر دانستند. (۵۵).

با پیدایش آثار رونق اقتصادی ایران در سالهای دهه ۱۹۷۰ م، مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس کاهش یافت. حتی مواردی از بازگشت داوطلبانه برخی مهاجران ایرانی سالهای دهه‌های اخیر مشاهده شد. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ م (سال ۱۳۵۷ ه.ش - سال ۱۴۰۰ ه.ق)، محدودیتهای تازه‌ای در برابر مهاجران ایرانی به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس معرفی شد، حال آن که عمان و قطر روابط دوستانه دیرین خود را با ایران حفظ کردند و دومی رونق کار بازرگانی با ایران را ادامه داد.

حمله و اشغال کویت از سوی عراقیان (ماه اوت سال ۱۹۹۰ م - ماه ژانویه سال ۱۹۹۱ م) سبب خروج نیمی از جمعیت دو میلیون نفری آن شیخ نشین شد. از این رقم، حدود ۵۰۰۰ خانواده ایرانی به ایران بازگشتند. بازگشت حکومت آل‌صباح به کویت در ماه ژانویه سال ۱۹۹۱ م اجرای سیاست نوینی را دربرخورد با «مسأله جمعیت» آن سرزمین بدنبال داشت. این سیاست شامل کاهش دادن جمعیت کویت تا یک میلیون است. اجرای این سیاست بازگشت خانواده‌های مهاجر ایرانی به کویت را دشوار ساخته است. (۵۶). □

منابع

۱) براساس همین زمینه است که در جریان بحران کویت (سالهای ۱۹۹۱ - ۱۹۹۰ م) برخی محافل غربی استدلال می‌کردند که اگر قرار باشد به دلیل ادعاهای تاریخی، کشوری به کشور دیگر داده شود، و اگر قرار باشد که به این دلایل کویت تحویل عراق گردد، نخست باید عراق به ایران تحویل شود.

2) Wilson, A.T., "The Persian Gulf", London 1928, P.25.

سال یاد شده، ایران مقرراتی را در زمینه عبور و مرور از مرزهای جنوبی وضع کرد و در سال ۱۹۵۹ م محدودیت ورود به و خروج از ایران به اجرا گذارده شد.

موفقیتی که گروه‌های نخستین از مهاجران ایرانی دوران اخیر در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بدست آوردند، به چیرگی آنان بر اقتصاد آن سرزمینها، به ویژه در دومی، انجامید. حکومت دومی، در عمل، به مبادلات بازرگانی با کرانه‌های ایرانی وابسته شد و این دگرگونی، از سوی دیگر، سبب جوشش سیاست دوستانه ویژه‌ای نسبت به ایران و روابط نزدیک میان ایران و دومی شد. پیروزی اقتصادی - اجتماعی گروه‌های نخستین از مهاجران ایرانی دوران اخیر حرکت موجهای تازه‌ای از مهاجران ایرانی به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را تشویق کرد. این امواج تازه مهاجرتی از سالهای دهه ۱۹۵۰ م - هنگامی که ایران دوران سیاسی - اقتصادی آشفته‌ای را طی می‌کرد - آغاز شد. رونق اقتصادی در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در سالهای دهه‌های ۱۹۵۰ م و ۱۹۶۰ م جاذبه نوینی برای مهاجرت گروه‌های بیشتری از ایرانیان به آن دبار شد. این موج مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تا سالهای نخستین دهه ۱۹۷۰ م ادامه پیدا کرد. رونق اقتصادی ایران در سالهای آن دهه میزان مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را کاهش داد. از میان خانواده‌های مهاجر ایرانی در دوران اخیر، خانواده‌های بهبهانی و معاریف در کویت، جواهری و خنجی در بحرین، درویش در قطر، و گله‌داری در دومی شهرت بیشتری را به دلیل پیروزیهای اقتصادی و اجتماعی چشمگیرتر بدست آورده‌اند.

مهاجران ایرانی، همانند ساکنان ایرانی‌الاصل کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و همانند مهاجران قرون میانه میلادی، به میزانی از درگیریهای قومی و مذهبی در آن دبار، به ویژه در کویت، استانهای خاوری عربستان سعودی، قطر و بحرین، برخورد کردند. در حالی که آن گروه که در دومی و برخی امارات کوچک تر کرانه‌های مستدم ساکن شدند، دشواری کمتری را تجربه نمودند.

آمار سرشماری عمومی سال ۱۹۷۰ م دولت کویت شمار ایرانیان مهاجر در آن سرزمین را ۳۹،۱۲۹ تن گزارش کرد که پنج درصد جمعیت ۸۰۰،۰۰۰ نفری آن شیخ نشین شمرده می‌شد. (۵۰). همزمان با هجوم مهاجران کشورهای دیگر به کویت در سالهای دهه ۱۹۵۰ م، حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار تن از نسلهای کهن‌تر مهاجر ایرانی تغییر ملیت خود را ضروری یافتند. این گروه، برای حفظ موقعیت محکم اقتصادی - اجتماعی خود، ملیت کویتی را اختیار کردند. (۵۱). شمار ایرانیان مهاجر در کویت در سال ۱۹۵۷ م برابر با ۱۹،۹۱۹ تن، و در سال ۱۹۶۵ م برابر با ۳۰،۷۹۰ تن نوشتند که نه درصد جمعیت کل آن سرزمین را شامل می‌شد. این رقم، اگر چه در سال ۱۹۷۰ م به ۳۹،۱۲۹ تن رسید، بیش از پنج درصد کل جمعیت کویت نبود. (۵۲).

از کل جمعیت ۲۱۷،۰۰۰ نفری بحرین در سال ۱۹۷۲ م؛ (۵۳)؛ ۲۵،۰۰۰ تن بحارینه یا بهارینه (ایرانیان بومی آن مجمع‌الجزایر) بودند. شمار افراد قبایل عتوبی (بنی‌عتبه که خاندان حکومتی - آل‌خلیفه - بحرین از



- مرداد و شهریور سال ۱۳۷۲ ه.ش.، صفحه‌های شماره‌های ۱۴ تا ۱۹.
- 17) Wilkinson, J.C., "The Julanda of Oman", in the "Journal of Oman Studies, vol.I, 1975, pp. 97-108.
- 18) Wilkinson, J.C., "Arab Settlement in Oman", D.phil thesis, Oxford University 1969.
- 19) Wilkinson, "The Julanda of Oman", op. cit, pp. 98-99.
- ۲۰) برای آشنایی بیشتر با شرایط سیاسی قبیله‌های شیحوح نگاه کنید به «کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس»، نوشته پیروز مجتهدزاده، ترجمه به فارسی از ملک محمدی نوری، حمیدرضا، انتشار دفتر سیاسی و بین‌المللی، تهران، سال ۱۳۷۲ ه.ش.، صفحه‌های شماره‌های ۱۵۲ تا ۱۶۴. برای آشنایی با آداب و سنن قبایل شیحوح نگاه کنید به «سرزمین قبیله شیحوح»، نوشته پیروز مجتهدزاده، ماهنامه دانشمند، سال سیزدهم، شماره ۱۴۶، آذرماه سال ۱۳۵۴ ه.ش.، صفحه‌های شماره‌های ۹ و ۱۱۰ تا ۱۱۳.
- ۲۱) تاریخ طبری، جلد یازدهم، صفحه‌های شماره‌های ۲-۲۶۷۱.
- ۲۲) مجتهدزاده، پیروز، «شیخ‌نشینهای خلیج فارس»، انتشارات عطائی، تهران، سال ۱۳۴۹ ه.ش.، صفحه شماره ۳۵.
- 23) Mojtahed - Zadeh, Pirouz, "Evolution of Eastern Iranian Boundaries", ph. D. thesis, University of London, 1993.
- ۲۴) مجتهدزاده، پیروز، «شیخ‌نشینهای خلیج فارس»، صفحه‌های شماره‌های ۳۵-۶.
- ۲۵) همان منبع.
- ۲۶) مجتهدزاده، پیروز، «نگاهی به یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس».
- ۲۷) لسان‌الملک سبهر، میرزامحمدقی، «ناسخ‌التواریخ»، به ویرایش محمداقبر بهبودی، تهران سال ۱۳۵۳ ه.ش.، جلد یکم، صفحه شماره ۲۰۶.
- ۲۸) حکمت، علی‌اصغر، «تاریخ ایران در دوره قاجار»، تهران، صفحه شماره ۱۸۱.
- ۲۹) برای آشنایی بیشتر با این مسأله و مسائل مربوط به وضع جزایر تنب و ابوموسی و سزی نگاه کنید به کتاب «جزایر تنب و ابوموسی» تألیف پیروز مجتهدزاده، انتشار دانشگاه لندن سال ۱۹۹۵ م، ترجمه به فارسی از
- 3) Mojtahed - Zadeh, Pirouz, "The Changing World Order and the Geopolitical Regions of the persian Gulf and Caspian - Central Asia", Urosecvic Research Foundation, London 1992.
- 4) Wilkinson, J.C., "Water and Tribal Settlement in South - East Arabia", Oxford, Clarendon, 1977, P. 129.
- ۵) دکتر محمد عبدالکریم صبیحی، «علم‌الخراطع»، انتشار دانشگاه قاهره، سال ۱۹۶۶ م.
- ۶) پیروز مجتهدزاده، «بررسی‌هایی تازه پیرامون جاده شاهنشاهی»، ماهنامه دانشمند، سال ۱۱، شماره ۱۳۱، ماه شهریور سال ۱۳۵۳ ه.ش.، صفحه ۵۵ تا ۵۹.
- ۷) پیروز مجتهدزاده، «جغرافیای تاریخی خلیج فارس»، انتشار دانشگاه تهران، شماره ۱۴۹۲، آبان‌ماه سال ۱۳۵۴ ه.ش.، صفحه ۳۲.
- ۸) برای نمونه، نگاه کنید به «آثار البلاد و اخبارالعباده»، نوشته ابو عبدالله زکریابن محمد القزوی، چاپ بیروت سال ۱۹۶۰ م، صفحه ۱۸.
- ۹) احمدبن محمد معروف به ابن‌الفقیه، «مختصرالبلدان»، چاپ دگوبه (بریل)، لیدن ۱۸۸۵، صفحه ۹.
- ۱۰) شهاب‌الدین عبدالوهاب النوری، «نهاية الارب فی فتون الادب»، چاپ قاهره سال ۱۹۲۳ م.
- ۱۱) نگاه کنید به: Evolution of Eastern Iranian Boundaries، تز دکتری پیروز مجتهدزاده - دانشگاه لندن.
- 12) Wilkinson, op. cit., p. 6.
- 13) "Oman'93", published by the Government of the Sultanate of Oman, Muscat 1993, p. 18.
- ۱۴) نگاه کنید به «توضیحی بر تاریخ دریانوردی و کشتیرانی در خلیج فارس و دریای هند»، نوشته پیروز مجتهدزاده، مجله خواندنیها، شماره ۷۰، سال ۳۵ ه.ش.، تهران، بهمن ماه سال ۱۳۵۴ ه.ش.، صفحات شماره‌های ۲۲ تا ۲۴. همچنین نگاه کنید به «ایرانیان یکی از نخستین مردم دریانورد این سوی جهان بودند»، ماهنامه دانشمند، شماره ۱۵۳، سال سیزدهم، تهران، تیرماه سال ۱۳۵۵ ه.ش.، صفحه‌های شماره‌های ۱۰ و ۱۳۱ تا ۱۳۴.
- ۱۵) تاریخ طبری، از محمدبن جریرطبری، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، سال ۱۳۵۲ ه.ش.، صفحه ۴۶۲.
- ۱۶) مجتهدزاده، پیروز، «نگاهی به یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس»، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی سالهای ۷۲-۷۱ ه.ش.، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم،



ابوموسی.

۴۴) برای آشنایی بیشتر نگاه کنید به «ایرانیان یکی از نخستین مردم دریانورد این سوی جهان بوده‌اند»، نوشته پیروز مجتهدزاده، ماهنامه دانشمند، سال سیزدهم، شماره ۱۵۳، تیرماه سال ۱۳۵۵ ه.ش، صفحه‌های شماره‌های ۱۰ و ۱۳۱ تا ۱۳۴.

۴۵) ابوالقاسم محمد بن حوقل، همان منبع، صفحه شماره ۲۴۴.

۴۶) برای آشنایی بیشتر با این موارد، نگاه کنید به کتاب «جزایر تنب و ابوموسی»، تألیف پیروز مجتهدزاده، به انگلیسی؛

"The Islands of Tunb and Abu Musa"

by Pirouz Mojtahed - Zadeh, CNMES/SOAS Publication, University of London, 1995, pp. 9-14

47) Pirouz Mojtahed - Zadeh, "The Islands of Tunb ...", op. cit., p. 25.

48) Hay, R., "The Persian Gulf States", The Middle East Institute, Washington DC, 1959, P. 120.

49) Hay, op. cit., p. 148.

50) Population Census of Kuwait 1970.

۵۱- برای آشنایی بیشتر با چگونگیهای آماری مربوط به وضع زندگی مهاجران ایرانی مقیم کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، نگاه کنید به:

Razavian, M. T., "Iranian Communities of the Persian Gulf", ph. D. thesis, University of London 1975.

52) Population Census of Kuwait 1970.

53) Population Census of Bahrain 1972.

54) Razavian, op. cit., p. 308.

55) Statistics from the Municipality of Dubai 1973.

56) Echo of Iran, No. 35, vol. XXXVIII, December 1990, p.3.

پاورقی:

۱) دانشگاه لندن؛ مدیرعامل بنیاد پژوهشی یوروسویک لندن

2) Eur-Negrilo

دوره ششم، شماره بیست و دوم / ۴۷

حمیدرضا ملک‌محمدی نوری، انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران سال ۱۳۷۵ ه.ش.

۳۰) شمس‌الدین ابوعبدالله محمد الشامی مقدسی معروف به البشاری، «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»، چاپ دگوبه، لیدن سال ۱۹۰۶ ه.ش، صفحه شماره ۱۸.

31) Wilson, op. cit., p. 22.

32) "Oman", published by the Government of Oman, Muscat 1976, p. 26.

33) Dastal, Walter, "The Shihuh of Oman", The Geographical Journal, No. 628, March 1972.

۳۴) «تاریخ معودی»، از ابوالقاسم علی‌بن الحسن المعودی، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، تهران، سال ۱۳۵۶ ه.ش، صفحه شماره ۲۴۰.

35) Skeet, Ian. "Muscat and Oman", London 1974, P. 87.

36) "Oman", op. cit., p. 26.

۳۷) یادداشت‌های سفرنگارنده به عمان و مسندم در ماه دسامبر سال ۱۹۷۷ م.

۳۸) مجتهدزاده، پیروز، «جغرافیای سیاسی شبه جزیره مسندم»، فصلنامه رهاورد، چاپ آمریکا، زمستان سال ۱۳۷۱ ه.ش، سال هشتم، شماره ۳۲، صفحه شماره ۷۲.

39) Confidential Report of Major Cox to Lieutenant - Colonel Kemball, dated Muscat, July 2, 1902, persia and Arabia Confidential, inclosure 2 in 1, FO 60/733, p. 3.

۴۰) نامه مورخ ۹ ماه مارس سال ۱۹۳۰ م از محمدبن سلمان، مقدم قبیله کیده، به خان بهادر شیخ عیسی‌بن عبداللطیف، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس میان سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۵ م، ترجمه از متن عربی، از اسناد India Office Library and Records, L/AE series.

۴۱) مجتهدزاده، پیروز، «عمان و اهمیت آن برای ایران».

42) Reverent G.P. Badger's Letter to the Government of Bombay, June 5th 1861, FO 60/385.

۴۳) برای آشنایی بیشتر با حکومت قاسمیان بندر لنگه نگاه کنید به «کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس»، فصل مربوط به جزایر تنب و